خبر

بازآفرینی خاطرات ۲۰ پزشک و امدادگر دفاع‌مقدس

شبکه سلامت با تهیه مستندی با عنوان ماموریت برای زندگی به روایت از جان‌گذشتگی‌ها و خاطرات فعالان حوزه سلامت در دوران دفاع‌مقدس پرداخته است.
به گزارش روابط‌عمومی شبکه سلامت سیما، پزشکان و امدادگران دوران دفاع‌مقدس با از جان‌گذشتگی هم‌پای رزمندگان جبهه و جنگ در خط مقدم دیگری با عنوان خط مقدم درمان به مبارزه علیه دشمنان ایران پرداختند و حماسه‌هایی آفریدند که خاطراتشان در قالب مجموعه‌ای مستند با عنوان «ماموریت برای زندگی» مرور شده است.
پخش مجموعه مستند مأموریت برای زندگی در ۲۰ قسمت ۴دقیقه‌ای از جمعه، ۱۸ شهریور ماه آغاز شده است. این مستند هر روز ساعت ۱۹ و ۵۰ دقیقه با ساختاری جدید به بازآفرینی خاطرات ۲۰ تن از پزشکان و امدادگران دفاع‌مقدس پرداخته و روی آنتن شبکه سلامت سیما می‌رود.
در شیوه روایت برنامه از بین بیش از ۵۰۰ ساعت تصاویر آرشیوی مربوط به دوران دفاع‌مقدس به‌طوری استفاده شده است تا مخاطب را هرچه بیشتر در حال و هوا و فضای واقعی اتفاقی قرار دهد که در این زمان به خاطره‌هایی شنیدنی بدل شده است. ماموریت پزشکان و امدادگران در دوران دفاع‌مقدس، نه‌تنها زندگی‌بخشیدن به مجروحین جبهه و جنگ بود بلکه با جان‌نثاری، به سهم خود مسبب زندگی و جان تازه بخشیدن به ملت ایران نیز بود.
عوامل اصلی این مستند عبارتند از: کارگردانی و تدوین: عرفان نوایی، گوینده: مسعود اسماعیلی، آرشیو عادل معمارنیا، انتخاب تصاویر: زهرا نوایی، طراحی لوگو: علی موسوی، طراح گرافیک: حمیدرضا بیدقی، ناظر و مشاور پروژه: امین قدمی، تهیه شده در مؤسسه بهداری رزمی دفاع‌مقدس و مقاومت.

خبر

۴ کتاب تازه از «نشر شاهد»

۴اثر با عنوان «فرزند توفان»، «سوت آخر»، «نذر سادات» و «مدرسه زندگی» توسط نشر شاهد به تازگی روانه بازار شد. کتاب فرزند توفان روایت زندگی و خاطرات «محمدحسین پرنیا» نوشته حمید اکبرپور است. سوت آخر خاطرات آزاده جانباز «محسن فرج‌الهی» است که اصغر فکور آن را جمع‌آوری و تالیف کرده است. همچنین کتاب نذر سادات داستانی از زندگی محترم منتظری، مادر سردار شهید حاج کمال فاضل و بسیجی خط‌شکن شهید سیداحمد فاضل است. این اثر به قلم نیره حیدری چالشتری نوشته شده است. کتاب مدرسه زندگی را که برگرفته از اخلاق سرداران شهید استان کرمان است، عباسعلی رستمی نسب و سیدحمیدرضا علوی آن را نوشته‌اند.

نمایشگاهی برای تجلیل از شهدای محراب

نخستین نمایشگاه نماز و نیایش شهیدان و تجلیل از شهدای محراب و موذن کشور با عنوان «سر الصلوه شهدا» با همکاری حوزه نمایندگی ولی فقیه و اداره کل اسناد و انتشارات بنیاد شهید و امور ایثارگران برگزار خواهد شد. مراسم افتتاحیه این نمایشگاه سه‌شنبه ۲۹شهریور ۱۴۰۱در موزه مرکزی شهدا از ساعت ۱۰تا ۱۲برگزار می‌شود. موزه مرکزی شهدا در تهران، خیابان طالقانی، نبش خیابان شهید موسوی است.

معرفی فیلم

درخت گردو

«درخت گردو» فیلمی ایرانی در ژانر جنگی به کارگردانی محمدحسین مهدویان و تهیه‌کنندگی سیدمصطفی احمدی محصول سال ۱۳۹۸ سینمای ایران است. فیلمنامه این اثر توسط ابراهیم امینی و حسین حسنی نوشته شده‌است. این فیلم در سی‌وهشتمین جشنواره فیلم فجر توانست جوایزی را از آن خود کند. محمد حسین مهدویان، کارگردان، پیمان معادی، بازیگر نقش اول مرد و مینو شرینی، بازیگر نقش مریم موفق به کسب سیمرغ بلورین شدند. فیلم درخت گردو داستان مردی به نام قادر مولان‌پور (پیمان معادی) در روستای مرزی رش هرمه سردشت را روایت می‌کند که زندگی تلخ و پر فراز و نشیبی دارد. در فاجعه بمباران شیمیایی سردشت قادر و خانواده‌اش شیمیایی می‌شوند و فرزندانش یکی یکی جلوی چشم او از بین می‌روند. تلاش پدر برای نجات فرزندان مخاطب را به سال ۱۳۶۶ می‌برد. در واقع این حس را ایجاد می‌کند که مهدویان از ساختن فیلم درخت گردو فقط یک هدف داشته و آن به نمایش گذاشتن مصایبی است که هموطنان کردمان به چشم دیده‌اند. این فیلم ۳بازه زمانی در سال‌های ۱۳۶۶، ۱۳۸۴ و ۱۳۹۵ را روایت می‌کند. اما جذاب‌ترین سکانس آن قسمت پایانی فیلم است با دیالوگ «قادر» که در جواب قاضی دادگاه لاهه که می‌پرسد چرا اینقدر امیدواری؟ پاسخ می‌دهد: «اگر ما کردها امیدوار نبودیم خیلی زودتر از بین رفته بودیم.»

۷۵ هزار مشاوره خانواده با چشمان بسته

دکتر آیت‌الله علی اکبر مرتضوی کیاسری؛ جانباز روشندلی که ۳مدرک دکتری دارد

گزارش
مژگان مهرابی
روزنامه‌نگار

چشم‌هایش نمی‌بیند اما چشم دلش چرا. خیلی بهتر و زیباتر از ما که از نعمت بینایی برخورداریم دنیا را نظاره می‌کند. وقتی خیلی جوان بود چشم‌هایش را از دست داد؛ درست زمان جنگ و در عملیات والفجر یک. آن موقع طلبه بود و برای تبلیغ و جهاد به جبهه رفته بود. وقتی نابینا شد نه پشت پا به دنیا زد و نه زانوی غم بغل کرد. اتفاق تلخی که برایش رخ داده بود نتوانست کوچک‌ترین تأثیر نامطلوبی در روحیه مقاوم او بگذارد. با همان شرایط جسمی درسش را ادامه داد و در کنار یادگیری علوم حوزوی وارد دانشگاه شد. دکتری خود را در رشته روانشناسی گرفت. مرکز مشاوره‌ای ایجاد کرد و در جبهه حفظ نهاد خانواده و رفع مشکلات زوجین قدم برداشت. با اینکه در جامعه روانشناسی کشور چهره سرشناسی بود اما این مسئولیت به تنهایی اغنایش نمی‌کرد. پی تحصیل در رشته فقه و حقوق رفت. هدفش این بود که بتواند خدمت بیشتری به مردم کند. دکتری علم حقوق را هم اخذ کرد. او با پشتکار زیاد توانست علوم حوزوی را تا سطح ۴(دکتری) ادامه دهد. اگر بخواهیم او را معرفی کنیم تنها عنوانی که شایسته اوست، دکتر آیت‌الله علی اکبر مرتضوی کیاسری، روحانی‌ای که ۳مدرک دکتری دارد. البته مسئولیت‌های دکتر مرتضوی زیاد است و نوشتنش فهرست بلند بالایی می‌طلبد. ریاست انجمن مراکز خدمات مشاوره و روانشناسی ایرانیان، ریاست سازمان اتحادیه مشاوران و روانشناسان ایثارگر انقلاب اسلامی (سامرا)، ریاست مجمع جانبازان و ایثارگران انقلاب اسلامی ایران و ریاست میز احزاب ایران از جمله مواردی است که می‌توان اشاره کرد. هنرنمایی او در برنامه پربیننده صندلی داغ به مجری‌گری احمد نجفی که مجری برنامه را مبهوت کرد از خاطرات به یادمانی در اذهان مردم است. شنیدن داستان زندگی او خالی از لطف نیست. پای صحبتش می‌نشینیم.

کلام قاطعش از پشت خط تلفن این حس را القا می‌کند که فرد مورد نظر مردی است خشک و رسمی با یک دیسیپلین خاص که برای گفت‌وگو با او خیلی راحت نیستی. اما وقتی او را در اتاق مشاوره و پشت میز می‌بینی با لباس روحانیت گویی همه ذهنیت‌های اشتباه به‌هم می‌ریزد. لحن صدایش شاید محکم باشد اما وقتی سر حرف را باز می‌کند گویی صمیمی‌ترین عضو خانواده پیش‌رویت نشسته و با او درددل می‌کنی. عینک سیاه دکتر مرتضوی، نشان جانبازی اوست. شاید مثل مایی که قادر به دیدن هستیم نباشد اما خیلی خوب آدم‌ها را روانکاوی می‌کند. سر حرف را باز می‌کند به گذشته‌اش برمی‌گردد. از زمانی که وارد حوزه علمیه شد؛ «۱۲ساله بودم که پی درس طلبگی رفتم. باعثش هم روضه‌های ۱۰روزه ماه محرم پدربزرگم بود. با اینکه بچه بودم و از حرف روحانیونی که سخنرانی می‌کردند چیز خاصی دستگیرم نمی‌شد اما از لباس روحانیت و عمامه‌ای که بر سرش داشت خوشم آمد. برای همین وقتی معلم کلاس سوم ابتدایی از دانش‌آموزان پرسید دوست دارید در آینده چه کاره شوید من گفتم شیخ. او هم تا آخر سال تحصیلی هنگام حضور و غیاب من را شیخ صدا می‌زد.» علی اکبر، تنها پسر خانواده بود. ۱۶سال بیشتر نداشت که پدرش را از دست داد. سال ۱۳۵۶بود. بعد از فوت پدر، شد نان‌آور خانه. مادرش جوان بود و خواهرانش همه از او کوچک‌تر بودند. او باید نقش تکیه‌گاه و پدر را برای آنها ایفا می‌کرد. می‌گوید: «۱۷ساله بودم که وارد آموزش و پرورش شدم. هم درس می‌خواندم و هم درس می‌دادم. چند سالی گذشت و ۲۱ساله بودم که مادرم به فکر سروسامان دادن من افتاد. با دختر خانمی از یک خانواده اصیل عقد کردم.»

زیر باند، خبری از چشم نیست

او هنوز زندگی با نوعروسش زیریک سقف را شروع نکرده بود که راهی جبهه شد. با اینکه مسئولیت سنگینی برعهده داشت اما بی‌خیال همه تعلقاتش شد؛ مادر و خواهرانش، همسر جوانش و همه دانش‌آموزانی که پای درس او بودند. همراه با تعدادی از دانش‌آموزان مدرسه‌ای که در آن تدریس می‌کرد، عازم مناطق جنگی شد. باقی ماجرا را از زبان خودش می‌شنویم؛ «هر کاری کردم نتوانستم خودم را برای نرفتن به جبهه راضی کنم. جوان‌های هم‌سن و سال من دسته‌دسته راهی می‌شدند. داوطلبانه راهی شدم اول از همه من را به دوکوهه فرستادند. در گردان خیبر برای تبلیغ رفته بودم. دوکوهه جای عجیبی بود. هر کس پا به آنجا می‌گذاشت سرشار از عشق به خدا می‌شد. یک سالی در جبهه بودم تا اینکه در عملیات والفجر یک به فکه رفتم.» شب عملیات از زمین و آسمان توپ و خمپاره می‌بارید. لحظه‌ای صدا قطع نمی‌شد. رزمنده‌ها در تک و تاب برای دفاع از کشور، جان به‌دست گرفته بودند. خودش می‌دید دوستانش یکی یکی روی زمین می‌افتند. اسلحه به‌دست مشغول جنگ بود که ناگهان صدای انفجار آمد. دود همه جا را فرا گرفت. حس کرد دست راستش حرکت نمی‌کند. چشم‌هایش بدجور می‌سوخت. درد امانش را بریده بود و دیگر هیچ نفهمید. دکتر به آن رزوها برمی‌گردد؛ «در یک شب ۷بار مجروح شدم. کتف، کمر، فک و... . من را به بیمارستان منتقل کردند. چشم‌هایم را از دست داده بودم. دست راستم فلج شده بود. مادرم سعی می‌کرد خوددار باشد اما از صدای لرزانش می‌شد فهمید چه حالی دارد.» او تنها مرد خانواده بود که حالا روی تخت بیمارستان افتاده بود. علی اکبر همان موقع فهمید هیچ وقت قادر به دیدن نخواهد بود. از این‌رو به همسر ۱۶ساله‌اش گفت: «زیر باند، خبری از چشم نیست. شما در تصمیم‌گیری آزاد هستید. می‌توانید راه خود را انتخاب کنید.» در واقع به او فهماند که از این پس سختی زندگی با یک جانباز نابینا را دارد. دکتر را برای درمان به آلمان فرستادند. با توجه به اینکه چند عمل جراحی روی او انجام شد اما معالجه چشمش بی‌نتیجه ماند. بعد از چند ماه درمان، دکتر مرتضوی به ایران برگشت و دوباره به همسرش گفت که عاقلانه برای زندگی‌اش تصمیم بگیرد. اما او عاشقانه ماند و شد رفیق راهش.

به‌گفته دکتر مرتضوی تاکنون ۷۵هزار مشاوره انجام داده و می‌گوید من چه در زندگی خودم و چه مشاوره زوج‌ها، سعی کرده ام الگوی فکری امام‌خمینی(ره) را اجرا کنم. ایشان وقتی خطبه عقد بین عروس و دامادها جاری می‌کرد می‌گفتند: «بروید با هم بسازید». در این جمله هزاران نکته ظریف نهفته است؛ یعنی اینکه از خطاهای هم بگذرید. به‌خاطر هم فداکاری کنید. گذشت کنید

زندگی براساس الگوی فکری امام(ره)

شرایط جسمی دکتر مرتضوی رو به بهبودی گذاشت. روزبه‌روز حالش بهتر می‌شد. با خود تصمیم گرفت ادامه تحصیل دهد. گفتنش خیلی راحت نیست. کسی که تا چند ماه پیش خودش سکان‌دار زندگی بوده و یک لحظه آرام و قرار نداشته حالا باید عینک سیاه بزند و با عصای سفید راه برود. اما این چیزها موضوعی نبود که بتواند او را از رسیدن به هدف والایی که داشت منصرف کند. دکتر در کنار درس حوزوی در آزمون دانشگاه شرکت کرد و رشته روانشناسی قبول شد با این هدف که بتواند قدمی برای روان آسیب‌دیده جانبازان بردارد. خودش می‌گوید: «بعد از اخذ مدرک کارشناسی، ادامه تحصیل دادم و الان دکتری مشاوره و روانشناسی دارم. حال خوبی پیدا می‌کنم وقتی می‌بینم می‌توانم افکار پریشان کسی را آرام کنم. آدم‌ها، خلیفه خدا روی زمین هستند. کمک به آنها یعنی یاری کردن خدا.» او بیشتر از همه به اختلافات زوج‌ها رسیدگی می‌کند. همه تلاش‌اش بر این است که بین آنها صلح برقرار کند. به‌گفته خودش تاکنون ۷۵هزار مشاوره انجام داده است: «من چه در زندگی خودم و چه مشاوره زوج‌ها سعی کرده‌ام الگوی فکری امام‌خمینی(ره) را اجرا کنم. ایشان وقتی خطبه عقد بین عروس و دامادها جاری می‌کرد می‌گفت: «بروید با هم بسازید». در این جمله هزاران نکته ظریف نهفته است؛ یعنی اینکه از خطاهای هم بگذرید. به‌خاطر هم فداکاری کنید. گذشت کنید.»

اشعار زیادی برای همسرم سروده‌ام

دکتر بسیار قدردان همسرش است و موفقیت امروز خود را مدیون اوست. همیشه خانم را با عنوان گلی‌خانم یا نازنین صدا می‌کند. خودش می‌گوید: «حاج‌خانم ملکه زندگی من است. با همه سختی‌ها کنار آمده و همیشه یاورم بوده است. اداره امور خانه با اوست. حتی خرید را هم خودش انجام می‌دهد. زندگی‌مان را براساس گذشت بنا کرده‌ایم؛ بی‌هیچ ادعایی. متأسفانه زوج‌های زیادی به من مراجعه می‌کنند که بر سر بی‌اهمیت‌ترین مسائل باهم درگیر هستند. حالا از ما بپرسید. حاج‌خانم حتی نمی‌داند من چه غذایی را دوست دارم. بعضی اوقات می‌پرسد شام چه بپزم؟ من هم می‌گویم سلام بر تخم‌مرغ. دوست دارم سفیدبخت شوم. بعد هم کلی می‌خندیم. به پاس زحمات حاج‌خانم اشعار زیادی برای او سروده‌ام.»

آیت‌اللهی با ۳مدرک دکتری

دکتر مرتضوی چهره بارز جامعه روانشناسی، در چند سال اخیر توانسته مدرک دکتری فقه و حقوق خود را بگیرد. با این هدف که در کنار مشاوره، مشکلات حقوقی مراجعه‌کنندگان را هم برطرف کند. او تحصیلات حوزی را تا سطح ۴ادامه داده و از سوی آیت‌الله مکارم شیرازی بارها تلاش علمی‌اش مورد تأیید در درس خارج فقه مسجد اعظم قم قرار گرفته است. می‌گوید: «در مرکز مشاوره راهگشا، ۱۰وکیل دادگستری برای رسیدگی به معضلات حقوقی مردم حضور دارند.» دکتر طبع شعر هم دارد و سعی کرده برای بیان فرهنگ ایثار و جبهه و جنگ از زبان شعر کمک بگیرد. می‌گوید: «تا الان ۶هزار بیت سرودم. ۵۴دعای صحیفه سجادیه را به نظم سرودم. «واژه پاک، نهال پاک» کتاب دیگر من است. کتاب «چشمان بابا» برای رده سنی کودکان درنظر گرفته شده است. چندین کتاب دیگر هم هست که هنوز چاپ نشده‌اند.» او در برنامه‌های تلویزیونی هم حضور پررنگی دارد. کوله‌پشتی، صندلی داغ، ۴۷برنامه متولی درباره خانواده، برنامه پرسمان و... از جمله مواردی است که به آن اشاره می‌کند.

خاطره

درخواست امام(ره) از دکتر

خطبه‌هایتان را از جبهه‌ها دریغ نکنید

سال ۱۳۶۲، یک سالی از مجروح‌شدن دکتر می‌گذشت. در مدرسه آیت‌الله مجتهدی درس می‌خواند. قرار بود همراه با تعدادی از طلاب به دیدار امام‌خمینی(ره) بروند. اما آن روز شرایط جسمی امام(ره) مساعد نبود و نمی‌توانست سخنرانی کند. آیت‌الله مجتهدی از دکتر مرتضوی خواست که دقایقی سخنرانی کند. باقی ماجرا را از زبان خودش می‌شنویم: «من سخنرانی کردم و امام(ره) گوش می‌داد. در آخر به ایشان گفتم شما وارد صحنه شدید همه دلشان پر می‌زد برای شنیدن صحبت‌های شما. اگر من از اینجا بروم چه بگویم؟ بگویم امام(ره) صحبت نکرد؟ حتی چند دقیقه هم شده برای ما حرف بزنید. امام(ره) گریه کرد و بلندگو را برای او آوردند. گفت از خدا می‌خواهم بصیرت شما را افزون کند.» زمان دیدار با امام(ره) به پایان رسید و طلاب یکی یکی از در بیرون رفتند. ناگهان کسی دکتر مرتضوی را صدا زد گفت امام(ره) با شما کار دارد. ملاقاتی خصوصی بین آنها برگزار شد. امام(ره) گفت: «در شما نفوذ کلام می‌بینیم خطبه‌هایتان را از جبهه‌ها دریغ نکنید.» همین جمله باعث شد دکتر مرتضوی بیش از پیش در جبهه‌ها حضور پیدا کند. او ادامه می‌دهد: «در عملیات مرصاد حضور داشتم. در عملیات آزادسازی فاو شیمیایی شدم اما جبهه را رها نکردم.»

مکث

کارنامه درخشان آقای دکتر

دکتر مرتضوی، ساعتی از خودش و روزهای سختی که پشت سر گذاشته است گفت. نوبت به بازگوکردن فعالیت‌های اجتماعی او می‌رسد. او در تاسیس تشکل‌های مردم‌نهاد اقدامات ارزنده‌ای انجام داده است. یکی از مهم‌ترین فعالیت‌های دکتر مرتضوی تشکل‌ها، انجمن مراکز خدمات مشاوره و روانشناسی ایرانیان است که در سراسر کشور شعبه دارد. از ۲۴سال پیش تاکنون ریاست این تشکل را خودش برعهده دارد. خودش می‌گوید: «این تشکل تنها اتحادیه مربوط به مراکز مشاوره می‌شود.»
اقدام دیگر او راه‌اندازی سازمان اتحادیه مشاوران و روانشناسان ایثارگر انقلاب اسلامی با عنوان مخفف «سامرا» است. اعضای آن که از ایثارگران هستند و در حدود هزار نفر می‌شوند. این افراد در زمان وقوع بحران مثل سیل و زلزله و دیگر حوادث که عوارض روانی در پی دارد دست به کار می‌شوند و مشاوره می‌دهند. البته از آسیب‌دیدگان هم هزینه‌ای دریافت نمی‌کنند. یکی از اعضای این انجمن دکتر مریم صیاد شیرازی، دختر شهید صیاد شیرازی است.
تشکل دیگری که دکتر مرتضوی ایجاد کرده، مجمع «جانبازان و ایثارگران انقلاب اسلامی ایران» است. کار این مجمع خدمت به خانواده شهدا، جانبازان و آزاده‌هاست و در سراسر کشور فعالیت می‌کند. دکتر مرتضوی درباره عملکرد آن توضیح می‌دهد: «تشکل جانبازان و ایثارگران در واقع همه توانش را برای دفاع از ارزش‌های فرهنگی مردم و منافع ملی آنها به‌کار گرفته است. نشر فرهنگ ایثار و دفاع از حریم ولایت و رهبری از مهم‌ترین اهداف آن است.»
دکتر مرتضوی ریاست سازمان اتحاد مشاوران و روانشناسان ایثارگر، مشاور عالی رئیس سازمان روانشناسی و مشاوره جمهوری اسلامی ایران، عضو شورای رهبری خانه احزاب ایران، دبیر کل مجمع جانبازان و ایثارگران انقلاب اسلامی، مؤسس و مدیر مرکز مشاوره رهگشا و ویژه ازدواج و تعالی خانواده و مرکز مشاوره روانشناسی ایثار ایرانیان را بر عهده دارد.

یادداشت
لادن عظیمی؛ منتقد ادبی

نگاهی به کتاب «شماره پنج» نوشته مرتضی قاضی

نقش زنان در مقاومت آبادان

نقش زنان در طول تاریخ ملل مختلف، همواره پررنگ و غیرقابل‌انکار بوده است. در صفحات مختلف تاریخ در جای جای کره خاکی زنان، اثرات شگفت‌انگیزی از خود به جا گذاشته‌اند و چه بسیار زنانی که تغییردهنده و یا آغازگر جریانی مهم در سرنوشت مردمشان بوده‌اند.
ایران نیز در طول تاریخ پر فراز و نشیب خود نمونه‌هایی از این دست، کم ندارد؛ زنانی که جدا از نقش اثرگذارشان در خانواده، نقش‌های مهمی را در جامعه ایفا کرده‌اند و این سیر همچنان ادامه دارد؛ از نقش پررنگ زنان در تاریخ اساطیری ایران تا نقش پویای آنها در وقایع تاریخی دوره قاجار گرفته تا نقش و اثر آنها در انقلاب اسلامی و سال‌های جنگ.
زنانی که به فراخور ارزش‌های جامعه برای حضور در اجتماع و اثربخشی در تحولات تاریخ تلاش می‌کردند و به نسبت شرایط سخت‌تری که داشتند، بیراه نیست اگر بگوییم نقش آنها در تحولات معاصر کم از مردان نبوده است. کتاب «شماره پنج» سرگذشت یکی از همین زنان است که در طول انقلاب و سال‌های جنگ پابه پای مردان در مسیر رسیدن به آرمان آنها تلاش کرده است. «فاطمه جوشی» راوی کتاب شماره پنج است که «مرتضی قاضی» خاطرات وی را بعد از ساعت‌ها مصاحبه و پیاده‌کردن آن، به روش مستندنگاری تدوین و تنظیم کرده و در قالب کتابی با این عنوان گردآورده است.
کتاب در ۴۸۰صفحه که حدود ۲۵صفحه آن شامل آلبومی از تصاویر آن سال‌هاست، به بازگویی خاطرات فاطمه جوشی می‌پردازد؛ وقایعی که عمدتاً در آبادان می‌گذرد و از کودکی راوی شروع می‌شود و به بازنمایی نخستین شعله‌های خشم مردم آبادان نسبت به حکومت پهلوی و همراه‌شدن با موج انقلاب می‌پردازد. سپس همگام با روایت‌ها و خاطرات راوی از مسئولیت‌هایی که در آبادان داشته، وارد برهه جنگ و حصر آبادان شده و تا آزادسازی خرمشهر پیش می‌رود. در واقع بازه خاطراتی که فاطمه جوشی به روایت آن پرداخته، از کمی پیش از انقلاب تا آزادی خرمشهر را در برمی‌گیرد.
نویسنده در نگارش و تدوین از ادبیات مستندنگاری بهره‌برده و اثر از ابتدا تا انتها زبان یکدستی دارد. اثر به شیوه تاریخ شفاهی پیش می‌رود و عناصر مستندنگاری در آن رعایت شده است.
از نقاط قوت کتاب تنظیم فصول و زیرفصل‌ها با عناوین مناسب است. در حقیقت نویسنده با این شیوه تقسیم‌بندی کار مخاطب را در رجوعات بعدی به کتاب آسان و مهم‌تر اینکه بازه زمانی را به‌طور حدودی برای مخاطب مشخص کرده است. در قسمت زیرفصل‌ها اما از عنوان‌گذاری‌های ساده مانند آبادان در حصر یا آزادی خرمشهر پرهیز و سعی کرده است تا عناوین جذابی را برای خرده‌روایت‌ها انتخاب کند؛ عناوینی که مخاطب را به خواندن خاطره ترغیب می‌کند.

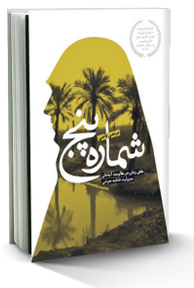

در حقیقت کتاب شماره پنج در عین اینکه کتابی واحد پیرامون اتفاقات انقلاب و دفاع‌مقدس است، هر بخش آن نیز به‌طور مستقل از سایر فصل‌ها قابل مطالعه است. این ویژگی کتاب البته به‌معنای گسست در روایت نیست بلکه می‌توان آن را از محاسن کتاب برشمرد. چرا که در هر اثر تاریخ شفاهی، به‌دلیل رجوع نویسنده به حافظه راویان و فراموشی جزئیات طی گذشت سال‌ها و عدم‌دخل و تصرف نویسنده در اصل حوادث، امکان پراکنده‌نویسی بسیار محتمل است. مرتضی قاضی این مسئله را به کمک تقسیم‌بندی مناسب هر فصل تا حد زیادی حل کرده است؛ عملی به ظاهر ساده اما مهم که ممکن است در کلیت کتاب اهمیت آن آشکار نشود.
از دیگر موارد حائز اهمیت کتاب پرهیز از تکرار است. با توجه به حجم کتاب و تعداد زیاد خاطراتی که روایت شده است موارد تکراری و بیان مکررات در این اثر از انگشتان یک دست هم تجاوز نمی‌کند. در واقع از یک جایی به بعد خواننده پی می‌برد که در هر بخش با اتفاق تازه‌ای مواجه خواهد شد و هیچ بخش کتاب خالی از حادثه نیست و اینگونه نیست که صرفا به بیان روزمرگی‌ها بپردازد. همین مسئله خواندن اثر را ملال‌آور نمی‌کند و به همین دلیل کتاب برای افرادی که به تاریخ شفاهی علاقه‌مند هستند، به هیچ روی خسته‌کننده نخواهد بود. این نکته نیز نتیجه تدوین صحیح و دقیق نویسنده است که در آثار مستندنگاری نباید از آن غافل شد. اما در طول کتاب و تا پایان آن ما جز بعد کاری زندگی راوی هیچ بخشی از ابعاد زندگی شخصی او را نمی‌بینیم. در حقیقت تصویر کاملی از راوی ارائه نمی‌شود و تا پایان اثر جای خالی این مسئله حس می‌شود. این می‌تواند بزرگ‌ترین نقطه ضعف کتاب باشد؛ چرا که همذات‌پنداری مخاطب با راوی را دچار چالش می‌کند. در واقع مخاطبی که چهارصدواندی صفحه با راوی همراه می‌شود مایل است راوی را بیشتر و بهتر بشناسد تا ارتباط حسی‌اش را با کتاب کامل‌تر کند. نویسنده در بخش مقدمه از توضیح پیرامون این نکته غافل نیست و علت این خلأ را عدم‌تمایل راوی برای بازگویی زندگی شخصی‌اش عنوان می‌کند. در واقع مرتضی قاضی خود به این خلأ واقف است و توضیح او پیرامون این مسئله نشان از آگاهی‌اش نسبت به ادبیات مستند است.
کتاب شماره پنج با وجه تسمیه خواندنی آن، در مجموع کتابی است که توانسته به اصول و قواعد ادبیات مستند پایبند باشد و در کنار روایت خاطرات، بخش مهمی از تاریخ معاصر را از نظرگاه یک زن بازنمایی کند. آبادان سال‌های انقلاب و جنگ، سبک زندگی مردم آبادان، علل خشم آبادانی‌ها علیه حکومت پهلوی، وضعیت بیمارستان‌ها در سال‌های جنگ، شکسته‌شدن حصر آبادان، وقایع پیرامون آزادسازی خرمشهر به علاوه نقش زنان در تمام این سال‌ها از جمله مواردی است که با مطالعه کتاب شماره پنج به مخاطب عرضه می‌شود. مواردی که ممکن است در بسیاری دیگر از کتاب‌ها به آن پرداخته شده باشد اما آنچه جالب توجه است این است که منظر بازنمایی وقایع، هر خاطره را از خاطره‌ای دیگر متمایز می‌کند.
ما در کتاب شماره پنج به نظاره نقش و تأثیر زنان در روند مقاومت زنان می‌نشینیم؛ تصویری که ممکن است در فیلم‌ها و کتاب‌های زیادی دیده و خوانده باشیم اما هرگز تکراری نمی‌شوند؛ چرا که تجربیات هر فرد با فردی دیگر متفاوت است و همین زاویه دید و درک منحصر به فرد تجربیات است که این آثار را، به شرط رعایت اصول فنی و ادبی، ماندگار و خواندنی می‌کند؛ اتفاقی که به‌نظر می‌رسد در این کتاب رخ داده است.